

زبان دیرین آذربایجان

پژوهش و نگارش

دکتر منوچهر رضوی



تهران ۱۳۸۴

فهرست مندرجات

گفتار واقف

نظری گذرا بر چشم‌انداز تحقیقات در زبان دیرین آذربایجان (یادداشت بر چاپ دوم)
از منوچهر مرتضوی

آثار و اسناد مربوط به زبان دیرین آذربایجان

۵۳	دوره‌های زبان در آذربایجان
۵۴	مدارک مستقیم و غیر مستقیم
۵۶	مشکلات تحقیق موضوع
۶۴	جزیره‌های زبانی در آذربایجان
۷۰	آذری یا زبان دیرین آذربایجان
۷۳	گواهی منابع و اسناد تاریخی دربارهٔ زبان آذربایجان
۸۱	مدارک مستقیم یا آمار بازمانده از زبان آذری
۸۲	آذریهای مسلم
۸۵	آذریهای مشکوک

منابع و مآخذ مربوط به زبان آذربایجان

۹۱	نتایج تحقیقات دربارهٔ زبان آذربایجان
۹۶	پنج قسم تحقیقات راجع به زبان آذربایجان
۱۰۱	زبان کنونی آذربایجان

ضمیمه‌ها

۱- نکته‌ای چند از زبان هرزنی

۱۰۹	زبان هرزنی
۱۱۱	صرف اسامی در زبان هرزنی
۱۱۷	ترجمه غزلی از حافظ به زبان هرزنی

۲- فعل در زبان هرزنی

۱۲۱	مقدمات
۱۲۷	مصدر
۱۳۴	متعدی کردن فعل
۱۴۱	قاعده ساختن فعل
۱۵۶	اسم مفعول
۱۵۶	اسم فاعل
۱۵۶	قید حالی
۱۵۷	صیغه‌های مشتق از ریشه مصدر
۱۸۲	فعل دعا
۱۸۶	فعل استفهامی
۱۸۷	بُن (ریشه) افعال
۱۹۳	اضافات

نظری گذرا به چشم انداز تحقیقات درباره زبان دیرین آذربایجان

یادداشت بر چاپ دوم

تقریباً بیست و دو سال پیش، پس از آن که آثاری در زمینه زبان کهن آذربایجان در سلسله انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار منتشر شد، شادروان دکتر محمود افشار تمایل پیدا کرد به عنوان مکمل آن آثار و نوشته ها که حاکی از اصالت و قدمت میراث فرهنگی و زبان ملی و معرف اسناد و آثار تاریخی و حقوقی و گواه وحدت ملی ایران زمین بودند، کتاب یا کتابهایی نیز که صرفاً جنبه تحقیقی و علمی داشته باشد در همین سلسله به طبع برسد. این نظر و تمایل دوست بزرگمان دکتر افشار به توسط دوست دیرین دانشورم ایرج افشار به اطلاع بنده رسید. بدیهی است تمایل آن مرد بزرگ اولاً با تمایل بنده و هر ایرانی که به حکم ایرانی بودن باید وطن خود را دوست داشته باشد هماهنگ بود و ثانیاً خلوص عقاید و نیت پاک و حشمت معنوی ایشان - که تشکیل بنیاد با دو هدف مشخص «ترویج فارسی دری» و «حرکت فرهنگی در مسیر وحدت اقوام ایرانی» و تخصیص کل اموال شخصی از مظاهر آن محسوب می شود - چیزی نبود که جای چون و چرا در ضرورت امتثال نظر ایشان باقی بگذارد.

پس از چند صحبت کوتاه با آقای ایرج افشار و ارتباط با مرحوم دکتر افشار (درست یادم نیست شاید به صورت مبادله یادداشت یا به بهانه ای در مجله آینده یا هر دو) قرار شد مجموعه چند مقاله پژوهشی و تحقیقی از نگارنده نیز (تشخیص ارزش

علمی این نوشته‌ها نظر آن عزیزان بود وگرنه بنده هر چه نوشته‌ام فقط ارائه مطالعات و تحقیق در دایره دانسته‌های محدودم بوده و ادعایی بیش از این نداشته‌ام) در کتابی جمع‌آوری و چاپ بشود و بدین ترتیب کتاب «زبان دیرین آذربایجان» متضمن فصول «آثار و اسناد مربوط به زبان دیرین آذربایجان» و «منابع و مآخذ مربوط به زبان آذربایجان» و «نکته‌ای چند از زبان هرزنی» و «فعل در زبان هرزنی» با مقدمه‌ای از مرحوم دکتر افشار انتشار یافت. چاپ فعلی یعنی چاپ دوم عین همان مطالب است با این یادداشت.



پس از انتشار کتاب تا مدتی این کتاب لامحاله جز برای اهل تحقیق و زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی ناشناخته بود، و بنده فکر می‌کردم چون در این کتاب مطلقاً از طریق مستقیم تحقیق علمی عدول ننموده‌ام و چیزی در آن نمی‌توان یافت که با حقایق محض و مسلم تاریخی و علمی درباره‌گوش دیرین و کنونی آذربایجان مبیانت داشته باشد، اگر از دهها کتاب در زمینه زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی شمال غرب ایران لااقل یک کتاب پیدا بشود که از کنار آن با حسن قبول یا بی‌تفاوتی بگذرند همین کتاب خواهد بود.

با علم به همه آنچه گفتیم ادامه متناوب بعضی اشارات موزیانه اعم از تصریحی و تلویحی به این کتاب (البته بنابر اظهار دوستان که به اوراق مطبوعه محلی در بعضی شهرستانها دسترسی دارند) سخت متعجبم ساخت و در شگفت بودم که اثبات علمی و مستند ایرانی بودن زبان آذربایجان از عهد باستان تا زمان تشکیل دولت صفوی چه مشکلی ایجاد می‌کند؟! البته این تعجب در مورد نوشته‌های دیگران نیز از زمان عباس اقبال و احمد کسروی و محمد قزوینی و ادوارد براون (شعر محلی در بعضی نسخ تاریخ‌گزیده: مجله انجمن آسیایی همایونی، ژوئن ۱۹۰۱) و امثال زیرکوف وجود داشت، ولی باید اعتراف کرد که این کم‌لطفی‌های بی‌علت و عصبی و عدم رعایت آداب و اصول بحث علمی به هیچ وجه جای تعجب نبود، بلکه اگر جای تعجبی باشد در ساده‌لوحی امثال بنده است که در مردابی از عصبیت و ناآگاهی دنبال گوهر نایاب انصاف و دانش و ادب و متانت می‌گردیم.

هرگاه بی‌اطلاعی و تعصبِ خام با نقابِ علم در جامهٔ نظریه، در خدمت مقاصد سیاسی قرار گیرد نه تنها مفید بودن خود را از دست می‌دهد، به وسیلهٔ گمراهی و عدم آگاهی مبدل می‌گردد و میزان آسیبهای آن قابل تخمین نیست. همه خیانتها و آسیبهای تاریخی و ملی از این آفت به وجود آمده و تمدن‌های کهن نابود و سرزمین‌های آباد و سبز و خرم به کویر بدبختی و سراب مبدل گشته و سرگشتگان این کویرها و سرابها به نُدرت پی برده‌اند که این بدبختی و حقارت و ذلت معلول نادانی و گمراهی یا احیاناً خیانت بعضی نسلهای گذشته است، و خامی و تعصب و جهل گروهی قلیل ملتی بزرگ و تمدنی درخشان را به علت بی‌تفاوتی یا ساده‌لوحی اکثریت مردم عامی و عادی از اوج بزرگی به حضیض بندگی و فلاکت افکنده است. اگر چنین سرنوشت احتمالی که مسلماً از سرگذشتی پر آب چشم نشأت یافته چاره‌ای داشته باشد، جز این نیست که امروز (فقط امروز) هوشیار باشیم و در مورد مسائل کلان ملی و تاریخی ذره‌ای اغماض را جایز ندانیم.

مناسبت دارد چون در این باره سکوت را مرجح می‌دانیم از مردی که در بسیاری از عرصه‌های دانش و فرهنگ اعلم روزگار ما بود نیز یاد کنیم، یعنی مرحوم محمد قزوینی که او نیز خاموشی را بهترین پاسخ در این قبیل موارد دانست...

واجب آمد چون که بردم نام او شرح کردن رمزی از انعام او
یاد از قزوینی بخصوص بدین مناسب ضرورت دارد که آن بزرگ یکی از دو سه
تن بزرگان معدود این سرزمین از عصر قاجار به بعد بود که از نظر احاطهٔ علمی بر
نواحی و اکناف مختلف ملک ادب اعم از تاریخ و ادب و لغت و فرهنگ و بصیرت
و دقت و وسواس و عمق بینش نظیر نداشت و همهٔ دانشوران در مورد بصیرت و
فضل و فضیلت او اجماع دارند. قزوینی در یادداشت یا مقالهٔ کوتاهی به مناسبت
انتشار مقاله یا رسالهٔ سید احمد کسروی به سال ۱۳۰۴ شمسی دربارهٔ «آذری یا زبان
باستان آذربایگان» چنین نوشت:

«... در این اواخر بعضی همسایگان جاهل یا متجاهل ما برای پیشرفت پاره‌ای
اغراض معلومه الحال خود از جهل عمومی معاصرین استفاده نموده، بدون خجالت
بدون مزاح ادعا می‌کنند که زبان اهالی آذربایجان از اقدم از منة تاریخی الی یومنا هذا
همواره ترکی بوده است!»

مرحوم قزوینی پس از بیان احساس خود دربارهٔ این قبیل جهل‌های علم‌نما و خیالات دانش‌ستیزانه راه مقابله با خطر بالقوه و بالفعل چنین افکاری را با این عبارت در نوشتهٔ خود منعکس ساخته است:

«اگر ایرانیان می‌خواهند در مقابل دعاوی بی‌اساس... کاری بکنند راه کار کردن را آقای سید احمد کسروی به ایشان نشان داده است، و الاً به عقیدهٔ راقم سطور هیچ جواب ندادن به آنها به درجات بهتر از این جوابهای واهی است که شخص گاهگاه در جراید تهران مطالعه می‌کند که جز هیاو و مطالب عامهٔ مبتدل و اغلب جز شتم و طنز و استهزا هیچ مطلب جدی دیگری ندارد و نه هیچ حقی را اثبات می‌کند و نه هیچ باطلی را ابطال و حریف در مقابل آن الی غیرالنهایه می‌تواند معاملهٔ به مثل نماید». به عبارت دیگر قزوینی خواسته است بگوید «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»، منتهی در این موضوع بخصوص تشخیص داده که این «لغو» از آن لغوهایی نیست که بتوان در برابر آن سکوت نمود. «سکوت»! چه کلمهٔ شگفت‌انگیزی است، یعنی چه بسا مثل همین مورد که بنده سکوت کردم و علامه قزوینی هم توصیه بر سکوت نموده است «همین توصیه بر سکوت» نمایندهٔ رساترین پاسخها و بلندترین خروشهاست!

در مورد قزوینی همه متفق‌القولند که آن دانشور کم‌نظیر هنگام نقد و بررسی دربارهٔ ارزش یک مطلب یا یک نوشته یا یک عقیده مطلقاً از مسند انصاف و قضاوت و سواس‌آمیز عالمانه حکم می‌کرد و مهر رد و قبول بر موضوعی و عقیده‌ای می‌زد و در این حکم و قضاوت شخصیت نویسنده و نوع ارتباط نویسنده با خود قزوینی دخالتی نداشت (مگر در مواردی نادر و در حدودی که هیچ انسانی را از آن گزیر و گریزی نیست). در مورد کسروی نیز قزوینی به شیوهٔ معهود خود رسالهٔ کثیرالفایدهٔ او را که نوعی افتتاح باب در یکی از زمینه‌های مهم فرهنگ ایران بود داوری و بارها در ضمن مقاله‌اش او را مورد تمجید و تحسین قرار داده، تا حدی که این نوشته را نوعی اخطار و هشدار فرهنگی و اجتماعی و ملی قلمداد نموده است چنان که در بالا دیدیم، ولی این تأیید و تحسین مانع انتقادی بالنسبه ملایم دربارهٔ شیوهٔ نگارش کسروی نشده و او را به نوعی نوآوری بی‌مورد و شاید زیان‌آور در شیوهٔ نگارش و انشاء مطالب متهم فرموده که به یقین حق با علامه بوده و با چند سطری که در این‌باره نوشته درد دل بسیاری از کسانی را که همین ایراد را به طرز نگارش

کسروی داشتند بیان نموده است:

«به واسطه ضیق مقام دیگر از بقیه ملاحظات خود راجع به این رساله و مخصوصاً راجع به مسئله مهم صحّت یا بطلان نَسَب صفویه صرف نظر می‌کنم، و همین قدر به طور اجمال یک کلمه عقیده خود را (که هیچ اصراری هم به صحّت آن ندارم) در خصوص طرز انشاء این کتاب اظهار نموده مقاله را ختم می‌کنم، و آن این است که این شیوه انشاء مخصوص که مؤلف محترم در تحریر این رساله و سایر مقالات فاضلانه خود اتخاذ نموده است، یعنی اختلاط عجیب کلمات و اصطلاحات فارسی از فارسی قدیم و فارسی منسوخ گرفته الی فارسی مخصوص به شعر و فارسی عامیانه و فارسی معمولی حالیه با کلمات و اصطلاحات عربی کیفماًتَّفِق و یکی در جنب دیگری و به تعبیر دیگر به عنف و زور فارسی نوشتن بعضی کلمات که عربی آن معمولتر است، یا اصلاً فارسی آن فعلاً هیچ معمول نیست و سپس بدون جهت، عربی نوشتن بعضی کلمات دیگر که فارسی آن نیز معمول و شاید معمولتر است، مجموع اینها رویهمرفته به انشاء ایشان یک صبغه مصنوعیت و یک جنبه ساختگی داده است.» (برای تمام این بحث مفید رجوع شود به: ص ۱۱۰ - ۱۰۸، کتاب «زبان فارسی در آذربایجان» گردآوری ایرج افشار، تهران ۱۳۶۸، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار).

نمی‌دانم اگر قزوینی که مصنوعیت انشاء کسروی را با لحنی مؤدبانه و تا حدی دوستانه مورد انتقاد قرار داده، اگر مصنوعیت بی حد و مرز بعضی نوشته‌های فارسی امروزی (اعم از مطبوعات و رادیو و تلویزیون و سخنرانیهای رسمی و غیررسمی) را می‌دید و از پاره‌ای راهکارهای راهبردی در همایشها یا رزمایشهای گفتمانی سود می‌جست، جز اینکه با یک چرخش یا بالگرد به کنج خلوت خود پناه برد! چه چاره دیگری می‌توانست بجوید، و هرگاه فردوسی و سعدی و حافظ و مولانا چند سطر از بعضی کتابهای این روزگار را می‌خواندند آیا آن را فارسی تشخیص می‌دادند یا چیزی شبیه فهلوی به جیلانی باز بسته یا پهلوی منقلقه یا آوا نوشت یکی از زبانهای باستانی ناشناخته تلقی می‌کردند؟



موضوع زبان دیرین آذربایجان به همین سادگی است که از عصر غزنویان تا صفویه اقوام و طوایف مختلف ترک و غز و ترکمان که در شمال شرق خراسان بزرگ به دامپروری و ییلاق و قشلاق زندگی می‌کردند، به علل گوناگون و از جمله تجاوز به حریم دولت مقتدر غزنوی و سپس سلجوقی (که خود از ترکان بودند و دولت مرکزی غزنوی را منقرض ساخته به شرق افغانستان راندند و خود به دولتی ایرانی مبدل شدند) به شمال ایران و یا شمال خزر و گروهی نیز به بعضی مناطق مرکزی و عراق رانده شدند و یا خود این مسیرها را مناسب تشخیص دادند و به تدریج هزاران خانوار ترک در سرزمین‌های آذربایجان و اران نخست به زندگی شبانی و معامله با شهرنشینان که همه زبان آذری یا ارانی داشتند پرداختند و به تدریج شمارشان فزونی گرفت و کار و بارشان رونقی یافت و به تدریج در شهرهای آذربایجان و قفقاز نیز جایگاه و پایگاهی یافتند. فزونی خانوارهای ترک که از یک سو از نظر اقتصادی ارتباط با آنان مورد نیاز دایم شهرنشینان و روستائیان بومی بود و از سوی دیگر افزایش خانواده‌های ترک که در شهرها و روستاهای این سامان ساکن شدند موجب شد که مرحله دو زبان جداگانه یعنی ترکی و آذری (زبان ایرانی محلی این سرزمینها) به مرحله «دوزبانگی» تبدیل و با روی کار آمدن خاندان صفویه از تبار شیخ صفی‌الدین اردبیلی از شروع سلطنت شاه اسماعیل سرسلسله صفویه در بسیاری از مناطق آذربایجان و اران زبان ترکی، زبان درباری شد و قوتی به هم رسانید.

از آن زمان تا انقلاب کمونیستی در دوران امپراتوری تزار، آذربایجان همین سرزمین بود که امروز و همیشه آذربایجان بوده و هست و ماوراء ارس یا قفقاز یا اران نامهای دیگری مثل اران و شروان و نخجوان و باکی خاستان و غیره داشت.

ذکر این نکته مهم و دقیق تاریخی و اجتماعی و فرهنگی بایسته است که اگر قرار بود مسأله اکثریت اقوام ترک باعث تغییر زبان شده باشد، وقوع چنین تحوّل‌ی در شمال خراسان بزرگ و ماوراءالنهر بسیار طبیعی تر بود زیرا آن مناطق منطقه اصلی تماس قوم ترک با سرزمین ایران بود و از سوی دیگر هرگاه درباری و رسمی شدن زبان ترکی در دستگاه صفویه عاملی در این مورد محسوب می‌شد، می‌بایست دگرگونی

و تحول زبان و غلبه لهجه ترکی بر گویشهای محلی ایرانی در شمال شرق ایران و حتی قزوین و اصفهان پایتخت صفویه اتفاق می‌افتاد، ولی می‌دانیم که تا مدت‌ها پیش یعنی از دوران غزنویان نه تنها در آن مناطق بلکه در شهرهای بزرگ نزدیک به آسیای مرکزی یعنی سمرقند و بخارا و خوارزم و غیره نیز زبان فارسی زبان رسمی محسوب می‌شد که تاکنون نیز آثار آن در بعضی جمهوری‌های سابق شوروی باقی است.

فراموش نکنیم که «رودکی استاد شاعران جهان» اهل سمرقند و پایتخت آباد و مشهور سامانیان بخارا بود که اکنون جز «داستان رودکی و امیر سامانی و بوی جوی مولیان» از آن همه شکوه و عظمت ایران و پربها لفظ دُرّ دری که نظامی عروضی و ناصر خسرو از آنها یاد کرده‌اند جز همین قصه و همین بوی جوی مولیان داستانی و عطری که به وضوح گوشنواز و مشام‌نواز باشد بر جای نمانده است و نیز فراموش نکنیم که درست در همان روزگار، شاعر بزرگی مانند قطران دیوان با شکوه خود را به زبان فارسی سروده است. عجباً شاید در مناطقی که چند فرسنگ بیشتر با خاستگاه فردوسی فاصله ندارند امروز شاید به دشواری بتوان عده‌ای معتابه یافت که زبان فارسی بلد باشند (غیر از تاجیکستان) و در تبریز که به گمان بعضی همسایگان و هواخواهانشان در ایران مرکز ترک‌نشینان بوده، قطران دیوانی ارجمند به فارسی سروده باشد. پس علل دیگری برای ترکی زبان شدن آذربایجان و اران وجود داشت که اهم آنها ظاهراً بدین قرار است:

اولاً باید در نظر داشت که از دوران غزنوی تا صفوی (جز دوره کوتاهی در زمان استیلای مغول) اصولاً مناطق شمال شرق و شرق و همچنین بعضی سرزمین‌های مرکز ایران و نیز منطقه شمالی یعنی مازندران و گیلان همواره به نحوی از سیادت و سلطنت دولتهای بسیار مقتدر و یا مقتدر برخوردار بودند (اگر چه این حکومتها غالباً خود حکومتهای ترک بودند، ولی به زودی تحت تأثیر آداب و رسوم و فرهنگ و تمدن ایرانی نه تنها از نظر زندگی مادی ایرانی شدند، بلکه زبان و فرهنگشان نیز ایرانی شد و تقریباً همه این سلسله‌ها هر یک به نوبه خود خدمتی به زبان و فرهنگ و ادبیات و شعر ایران نمودند) و مجال و امکانی برای کوچ وسیع اقوام ترک، جز از مسیرهایی که بیشتر اشاره کردیم یعنی شمال و جنوب دریای خزر و احیاناً به صورت عبور سریع از مناطق مرکزی و عراق، وجود نداشت.

ثانیاً استقرار تدریجی اقوامی که در شمال غرب ایران تا قفقاز جایگاه و پایگاه و چراگاهها و مراتع بسیار مناسب و محیطی امن یافته بودند، ظاهراً باعث شده بود مهاجرین بعدی نیز به همین مسیر و کوره راههایی که از چند قرن پیش پیموده شده بود علاقه مند و خوگر شوند و نیز در آن روزگار که تقریباً از حمله چنگیز تا سلطنت صفویّه طول می کشد، فرمانروایی سرزمین های مذکور در دست اقوام ترک بود که نتوانسته بودند در مدّت کوتاه حکومت و دست به دست شدن قدرت آداب و رسوم و زبان ایرانی را بیاموزند.

ثالثاً از همه مهمّ تر جریانی اجتماعی و سیاسی است که آغاز آن به زمان شیخ صفی الدین و فرزندان او می رسد و آن جریان مهم عبارت است از نزدیکی و پشتیبانی ایلات نیرومند ترک (استاجلو، شاملو، روملو، تکلو، ورساق، ذوالقدر، افشار و قاجار) از صفویّه. این ایلات که در زمان فرزندان صفی الدین البتّه پیش از شاه اسماعیل آیین شیعه را نیز از صمیم قلب پذیرفته بودند عمده ترین قدرت و محلّ اتکای شاهان صفوی در آغاز کار بودند و چنانکه نوشته اند شیخ صفی الدین و اولادش و نیز نزدیکان آنان در حشر و نشر دایم با این ایلهای مقتدر و وفادار به ترکی سخن می گفتند و از سوی دیگر به علل سابق نیز زمینه برای ریشه دار شدن و رواج کامل ترکی نه تنها در روستاها و بین ایلهای، بلکه در شهرها نیز فراهم بود. ظاهراً از دوران شاه اسماعیل مرحله «دو زبانی» درگفتار عمومی شروع شده بود، ولی به نظر می رسد در زمان شاه عباس دوم یا کمی پیشتر یا بعد از آن زبان «ترکی آذربایجانی» تقریباً در بسیاری از شهرها نیز جای زبان آذری یعنی گویش ایرانی قدیم را گرفته باشد. آثاری کتبی که از زبان آذری در دست است تا اواخر قرن یازدهم نیز چشمگیر است و به نظر می رسد مردم این سامان هنوز در میان خود از زبان دیرین استفاده می کردند.



درباره تغییر اساسی زبان آذربایجان و اژان به ترکی اشاره به این نکته ضرورت دارد که هرگاه تصوّر بکنیم صفویّه عامل وارد شدن صدمه ای به وحدت و زبان ملی یا ایجاد زمینه مساعد برای چنین صدمه ای بوده اند بسیار بی انصافی کرده ایم. اگر چه

عوامل رواج زبان ترکی به شرحی که برشمردیم و توسعه آن در دوره صفویه انکارناپذیر است، ولی فراموش نباید کرد که در ادوار اسلامی اگر چه دولتهای مقتدری چون دولت غزنوی و سامانی داشته‌ایم، ولی ایران بزرگی که تا حدی قابل مقایسه با ایران دوره ساسانی باشد تا قرن یازدهم هجری فقط در دوره سلاجقه بزرگ و دوره ایلخانان و به صورت نهایی در عصر صفویه تحقق یافته و بخصوص دولتی ایرانی با مشخصات ویژه و بر روی زمینه‌ای مترزل پس از حمله مغول و قره قویونلوها منحصر به دولت صفوی است که از قفقاز تا جزایر خلیج فارس و عمان و بین‌النهرین و بخشی از هر دو ساحل شرقی و غربی دریای خزر تا نزدیکی شبه قاره هند را در بر می‌گرفت، و نیز باید خاطر نشان کرد که تا دوره شاه عباس اول بخش وسیعی از شمال غرب ایران تا تبریز و منطقه وسیعی از آذربایجان در اشغال قوای نظامی امپراتوری عثمانی بود و شاه عباس توانست مرزهای ایران را تقریباً به ادوار ایران بزرگ نزدیک سازد و دولتی واحد و ملیت و جامعه‌ای منسجم ایجاد کند و به آنچه به معنای واقعی از نظر جغرافیایی و فرهنگی و سیاسی می‌توان «وحدت ملی» نامید تحقق بخشید، و شگفت‌انگیزتر این که دشمنانی که اشغالگر اصلی مناطق حساس ایران بوده‌اند عثمانیان (ترکان) بودند (ترک نه فقط از لحاظ زبان بلکه از لحاظ قومیت و فرهنگ) و با وجود این در مدت بالنسبه طولانی اشغال سرزمین‌های ایرانی از طرف امپراتوری ترک در همین تبریز مقاومت و مبارزه مردمی تعطیل ناپذیری علیه نیروهای عثمانی تا ظهور شاه عباس ادامه داشت و نوشته‌اند شبی نبود که چند تن از سربازان عثمانی به دست وطن‌دوستان این شهر کشته نشوند و کلیتاً تمهیدات و اقدامات ترکها از قبیل ساختن کاروانسراها و عمارات و کمکهای رفاهی برای جلب علاقه و اخوت مردم همیشه بی‌حاصل بود و ایرانی که امروز (با مرزهای سیاسی شناخته شده) بر نقشه‌ها دیده می‌شود بخش مرکزی دولت صفوی است، و مرزهای کنونی که بسیار محدودتر و کوتاهتر از ایران صفوی است یادآور بی‌کفایتی سیاسی و نظامی و اداری و فرهنگی دوره قاجار از آغاز سلطنت فتحعلی شاه است، و در این فاصله زمانی تنها می‌توان از درخشش دوره نادری نام برد که البته خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود.

در واقع صفویه اصول وحدت ملی و همبستگی اجتماعی سلطنت و حکومت

خود را بر پایه‌های «مذهب تشیع» و «فرهنگ در مفهوم وسیع آن و سنن اجتماعی و تکمیل و تعمیم مظاهر هنری» استوار کردند و تجربه عملی و تاریخی نشان داد که انسجام و انضباط استوار اداری و اقتصادی و صلابت و قدرت رهبری مرکزی و رونق تجاری و توسعه روابط با ملل و ممالک دیگر با پشتوانه خلل‌ناپذیر مذهبی (شیعی) و فرهنگی (مجموعه موارد سابقه‌الذکر) منجر به ایجاد وحدت ملی بسیار مشخص و قدرت بزرگ سیاسی در جنوب «شرق نزدیک و میانه» تا کوه‌های قفقاز و ارمنستان و گرجستان و... شد. هرگاه کفایت و لیاقت جانشینان شاه عباس به همان روال و با همان بصیرت ادامه می‌یافت، شاید با گسترش روابط و علاقه خاص این دودمان به کسب و جذب علوم و فنون جدید غرب تضمینی ولو نسبی برای وحدت و امنیت دیرپای این سرزمین بزرگ ایجاد می‌شد و بسیاری از وقایع جریان‌ناپذیر و اشتباهات که ایران را در ردیف کشورهای عقب‌مانده از کاروان زمان قرار داد اتفاق نمی‌افتاد، مثلاً روس و انگلیس پس از پرتغالی‌ها ناگزیر می‌شدند به جای در دست گرفتن زمام سرنوشت ایران، دوستی با این کشور مقتدر را (همراه با امتیازات معقول و متقابل) بپذیرند و غنیمت شمارند.

صفویه و شعر و ادبیات فارسی، و ادوار مهاجرت شعر و ادب فارسی

به هند و آسیای صغیر

محققان تاریخ صفویه تقریباً بدون استثنا معتقدند که پادشاهان این سلسله عنایتی به زبان و ادب و شعر فارسی نداشته و گذشته از کوشش مستمر سیاسی و اقتصادی برای نزدیک شدن به اروپا، از نظر اندیشه و فرهنگ غالباً به حوزه معارف دینی و مذهبی توجه داشته‌اند و توجه به بعضی سخنوران از قبیل محتشم کاشانی صرفاً به علت سرودن اشعار و مراثی والای مذهبی بود.

این نظریه واقعیتی انکارناپذیر است، ولی طبیعی بودن چنین جریانی را نیز نباید از نظر دور داشت و فراموش نباید کرد که طریق شعر و ادب فارسی از روزگار صفاریان تا امروز دارای گریه‌ها و تحولاتی ناگزیر بوده که طبعاً هر یک از این مراحل نتیجه و معدل حوادث و پیشامدهای گوناگون و اوضاع متغیر بوده است، مثلاً می‌توان ادوار چنین تحولاتی را از دوران ظهور فارسی‌پردازی (اعم از نظم و نثر) تا

ظهور دوران سبک خراسانی و فارسی دری و سبک عراقی با جلوه‌های گوناگون و شاخه‌های متنوع (از قبیل نثر ساده و مصنوع و فنی و مسجع و شعر مدحی و روایی و تغزلی و قصیده و غزل و مثنوی و بند و اندرز و آثار عرفانی و...) برشمرده. ادامه این تحوّل یا دگرگونی‌های فرهنگی و ادبی ظهور مکتب و سبکی است که آن را «طرز نو» یا سبک هندی و اصفهانی در شعر می‌خوانند و سخنوران نامداری مانند صائب و کلیم و بیدل و امثال آنان نماینده ظهور این طرز به شمار می‌روند، و ناگفته نگذاریم که نفوذ و گسترش زبان و ادب فارسی در سرزمین‌های دیگر بخصوص در شبه قاره هند در شرق و آسیای صغیر در غرب از دوره غزنوی تا عصر صفوی بر حسب مقتضیات زمان که بدانها اشاره کردیم ادامه داشته، با این تفاوت که کشورگشایی محمود در هند و انتقال دولت غزنوی به هندوستان (بخصوص بخشی که اکنون پاکستان نامیده می‌شود) پس از شکست مسعود در دندانقان مرو تأثیری بسیار فراگیر داشت، به طوری که آثار آن را گذشته از امثال امیر خسرو دهلوی قرن‌ها بعد در عصر امپراتوری گورکانی هند (معروف به مغول بزرگ) نه تنها در دربار امپراتوران بلکه در بسیاری از مناطق این سرزمین وسیع مشاهده می‌کنیم، اما در عصر صفوی اگر چه هنوز بذری که محمود و غزنویان افشاندند بودند در اکناف هند بخصوص بخش غربی آن بارور بود و مناطق و بلاد مهمی از قبیل لاهور از مراکز مهم فرهنگ ایرانی و ادب فارسی به شمار می‌رفت دامنه گسترش زبان و ادبیات ایران به تدریج محدودتر می‌شد و از عرصه وسیع جامعه هند به دربار گورکانیان اختصاص می‌یافت. به هر حال در این روزگار از یکسو کاهش حمایت از شعر و ادب در ایران و از سوی دیگر استقبال صمیمانه و گرم اکبر شاه و جانشینان او از فرهنگ ایرانی بخصوص شعر فارسی وضعی به وجود آورده بود که برای اهل ادب و فرهنگ ایران مسافرت به هند و دربار گورکانی نظیر به جای آوردن فریضه حج تو گویی از واجبات بوده. به یاد ابیاتی چند از ناصر خسرو افتادم که در موردی دیگر درباره دولت مقتدر محمودی عبارتی به همین مضمون ولی بسیار زیبا آورده است:

پریرقبله احرار زاولستان بود چنان‌که کعبه‌ست امروز اهل ایمان را
 علی‌الخصوص از دوره شاه طهماسب تا پایان صفویه اکثر شاعران و سرایندگان
 آرزو داشتند به آن کعبه آمال یعنی بارگاه همایون و اکبر شاه و جهانگیر و شاه جهان

و بزرگان آن دولت برسند و از صله و هدایا و بذل و بخشش آنان برخوردار گردند و بدین ترتیب در آن روزگار که ادب فارسی به آخرین قله رفیع سبکها و شیوه‌های وصفی و حماسی و حکمی و غنایی و زوایی دست یافته بود و دیگر مجال و تصوّر عروج و صعود بیشتر در جولانگاه دست نیافتنی امثال فردوسی تا حافظ و جامی وجود نداشت، با برخورداری از میراث عظیم فرهنگ و ادب ملی ایران و به وام گرفتن جلوه‌های عمیق جهان‌بینی و ظرافت و باریک‌اندیشی هند شیوه‌ای دلپذیر برکت‌آفرین ادب ایران افزوده گشت که گذشته از سبک هندی یا اصفهانی یا طرز نو «شعر و غزل مضمونی» نیز نامیده می‌شود.



مطالب این کتاب

مطالب این کتاب شامل چهار مقاله است که در سه فصل مدوّن گشته بدین شرح: «آثار و اسناد مربوط به زبان دیرین آذربایجان» شامل «مدارک غیر مستقیم یعنی گواهی‌های تاریخی درباره ریشه و سابقه زبان ایرانی مردم آذربایجان» و «مدارک مستقیم یعنی آثار بازمانده گویش ایرانی آذری» و «منابع و مآخذ مربوط به زبان آذربایجان» و «جزیره‌های زبانی در آذربایجان».

● مقصود از مدارک غیر مستقیم، آن گواهی‌ها و اسناد و منابع معتبر تاریخی است که از نام و نشان و هویت زبان قدیم آذربایجان یعنی زبانی که پیش از عصر صفویه در بخش بزرگی از سرزمین باستانی ماد (شامل آذربایجان و اران و بخشی از ارمنستان و گرجستان) رایج و متداول بود حکایت می‌کند. تقریباً در همه مقالات و کتابهایی که پژوهندگان به این مبحث پرداخته‌اند منابع و مطالبی مکرر ذکر شده و اگر تفاوتی وجود داشته باشد در نحوه استنتاج و قوت و ضعف استدلال، برای اثبات دو مسأله است:

اولاً این واقعیت که زبان آذربایجان و اران از روزگار سلسله ماد تا عصر صفوی مثل همه مناطق وسیع سرزمین اصلی ایران، زبان ایرانی با اختلافات گویشی طبیعی در ایالات مختلف بوده است.

ثانیاً این زبان ایرانی عموماً «فهلوی» و اختصاصاً «آذری» نامیده شده. نوشته بنده

نیز در این مورد یعنی آثار غیر مستقیم غالباً تکرار همان منابع است شاید با این تفاوت که کوشیده‌ام با طبقه‌بندی علمی این منابع تاریخی به سه نوع، مدارک صریح و مدارک مبهم و کلی و بالاخره مدارک و شواهدی که گاهی گواه منفی دربارهٔ سابقهٔ ایرانی زبان آذربایجان تلقی شده، بر وضوح بحث و عمق پژوهش توجه علمی بیشتر داشته باشم. بنابراین هرگاه در منابع معتبر دورهٔ اسلامی زبان آذربایجان و اران و شروان و مضافات فهلوی نامیده شده، مقصود فهلوی آذری یا آن نوع فهلوی (زبان ایرانی محلی) است که در این مناطق بدان تکلم می‌کردند، و هرگاه زبان این مناطق آذری نامیده شده باشد مقصود از آن گویش ایرانی این ولایات و یکی از شاخه‌های فهلوی می‌باشد.

در هر صورت اعم از این که زبان آذربایجان و ماوراء ارس فهلوی نامیده شده باشد یا آذری یا به ندرت ارانی، مقصود از آن گویش محلی ایرانی این مناطق است و به کاربردن «آذری» به مفهوم ترکی رایج در آذربایجان و ماوراء ارس از دورهٔ صفویه به بعد مطلقاً و ابداً وجهی ندارد و جز نیرنگ تاریخی یا سیاسی با استفاده از ابهام کلمات (البته برای عوام) محسوب نمی‌شود. این توضیح زبانی ندارد که لااقل در یک منبع بسیار معتبر یعنی التنبیه والاشراف مسعودی، از سه زبان اصلی ایرانی برای همهٔ سرزمین ایران نام برده شده یعنی پهلوی و دری و آذری. بی‌گمان «دری» زبان رسمی و عمومی ایرانی است که از خراسان بزرگ تا دوردستهای قفقاز و تا جنوب ایران معمول بود و مکاتبات و امور دیوانی و همچنین کتابهای فارسی و اشعار بدان زبان بود، چنان که ناصر خسرو در قبادیان مرو و قطران در تبریز به همین زبان با تفاوتی اندک از نظر واژه‌ها و سبک شاعری خود شعر می‌سرودند و دبیران و نویسندگان نامه و کتاب می‌نوشتند. پهلوی یا فهلوی به گویشهای محلی ولایات اطلاق شده که آذری نیز چنان که گفتیم شاخه‌ای از آن به شمار می‌رود و علت این که آذری با عنوانی معین نوشته شده ظاهراً تنوع و دشواری گویشهای مختلف آن در بین گویشهای محلی دیگر است، و به نظر می‌رسد مسعودی در این طبقه‌بندی کلی دری را به همان معنایی به کار برده که بعدها «فارسی دری» یا منحصراً «فارسی» نامیده شده.

● اسناد مستقیم شامل آثار بازماندهٔ گویشی از زبان آذری اعم از آذری تبریز

و اردبیلی و مراغی و قفقازی) و اعمّ از آثار محدود منظوم و عبارات منثور است. در این مورد گاهی از یک شخص مانند صفی‌الدین اردبیلی و اطرافیان او بیش از ده رباعی و گاهی یک غزل و یا یکی دو بیت از شاعری پارسی‌گو در خلال دیوان غزلیاتش مثل همام تبریزی و گاهی تنها یک عبارت کوتاه منثور (مثل عبارتی از ماما عصمت اسبستی) و ضمناً نوشته مفصلی چون چهارده فصل پایانی رساله مولانا روحی انارجانی به لهجه آذری تبریزی در دست است که بسیاری از آنها به همت دانشوران مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته و چنان که اشاره خواهیم کرد با اختلافاتی در قرائت متن و استنباط معانی، مکرر در ضمن مقالات و بعضی کتابها به چاپ رسیده است. اخیراً گنجینه کم نظیر بسیار مهمی نیز در یک جُنگک یا سفینه نقاب‌گرد و غبار قرون را از چهره به یک سو زده و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته که در آن‌باره باز هم اشارتی خواهیم داشت.

در مورد آثار بازمانده مستقیم نیز تا حدی که اطلاعات بنده اجازه می‌داد سعی کرده‌ام با مشخص نمودن آذری‌های مسلّم از آذری‌های مشکوک روشنایی مختصری به زمینه پژوهش محققان بتابانم.

همچنین در آغاز این مقاله نمونه‌هایی مختصر و تا حدی دقیق از شیوه تحقیق علمی در مورد سنجش و مقایسه و تشخیص بعضی انواع گویشها به دست داده‌ایم که هرگاه به دقت مورد تأمل قرار گیرد شاید کورسویی برای پیمودن این راه تاریک و شمی برای رهروی پژوهندگان محسوب گردد.

در مقاله «منابع و مآخذ مربوط به زبان آذربایجان» گذشته از کلیاتی مختصر درباره پنج قسم تحقیقات راجع به زبان آذربایجان و زبان کنونی آذربایجان، تحقیقات مفیدی را که درباره زبان این سرزمین (اعمّ از قدیم و جدید) شده است با طبقه‌بندی آن تحقیقات به پنج قسم مذکور (برای سهولت مراجعه محققان) تحت سی و سه شماره ذکر کرده‌ایم. بدیهی است از زمان نوشته شدن آن مقاله تاکنون کارهای مهمی در این زمینه انجام یافته که امید است با پویایی و امکانات «بنیاد موقوفات دکتر افشار» و همت والای ایرج افشار و همکاران دقیق و علاقه‌مندشان در مجموعه بنیاد، همه آنها به زیور طبع آراسته گردد، ان شاء الله.

● دربارهٔ دو مقالهٔ «نکته‌ای چند از زبان هرزنی» و «فعل در زبان هرزنی» به توضیحی مختصر نیاز هست:

۱- این مبحث که با عنوان ضمیمه در پایان کتاب چاپ شده نمونه‌ای از «جزیره‌های زبانی در آذربایجان» است شامل دو بخش:

اولاً بحثی کوتاه دربارهٔ یکی از مهمترین این جزیره‌های زبانی با توجه به چند نکتهٔ جالب در مورد ساختار این گویش، ثانیاً موضوع اساسی و مهم فعل در زبان هرزنی. در این بحث تا جایی که امکان داشته از روش پژوهش دقیق زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی استفاده شده و نظر این بود که این موضوع مقدمه‌ای باشد برای سلسلهٔ مقالاتی در مورد مباحث مهم دیگر مربوط به زبان هرزنی از قبیل «فونتیگ» و مفرد و جمع و اضافه و صفت و ضمیر و بعضی نکات مهم صرفی و نحوی و نیز نگاهی به فقه‌اللغه و معنی‌شناسی و همچنین نمونه‌های مفصلی از حکایات و روایات و مثلها به این زبان. اگر چه مواد همهٔ این مباحث و مقالات تقریباً آماده بود، حوادث زمان و ناتوانی‌های روحی و جسمی و اشتغال به بعضی کارهای علمی دیگر سالی چند این آرزوی مهم را در بوتهٔ نسیان و تعطیل افکند و گمان نمی‌کنم از سرگرفتن دوبارهٔ این کار برای تکمیل طرح مفصل پیشین امکان‌پذیر باشد، بخصوص که با وجود در دسترس بودن بسیاری از مواد به علت عدم نظم آنها و مشکل بازنویسی آن همه مطلب به صورت «آوا نوشت» بین‌المللی و علمی جز برای کسی که خود نویسندهٔ پیش‌نویسها به صورت تندنویسی و آشنا به علائم بوده نه تنها دشوار بلکه محال می‌نماید.

در ضمن هر دو مقاله و رسالهٔ زبان هرزنی، اشاره شده که اهل محل به نقل از پدران و اجداد خود این احتمال را می‌دادند که مردم کهن هرزن در دوستان، سیصد سال پیش از نواحی طالش به این منطقه کوچیده و در کهن هرزن ساکن شده و از آنجا به گلین قیه و بابر و حتی بعضی نواحی شاهپور منتقل و ساکن شده‌اند. این احتمال با توجه به قرابت نسبی گویش هرزنی با گویشهای طالشی ظاهراً منطقی می‌نماید، بخصوص امعان نظر امیل بائر که در ضمن مطالعهٔ زبان خلخال و تاتی و طالشی ظاهراً متوجه نوعی ارتباط میان هرزنی و این گویشها بوده چنین احتمالی را تقویت می‌کند، یعنی مثل این است که وی همه این گویشها را از یک اصل یعنی زبان آراین و نزدیک به هم می‌دانسته.

بنده اکنون دیگر به این باور محلی چندان اعتقادی ندارم و اصولاً عقیده ندارم که قول پدر و جد و نیاکان که غالباً مبنای اظهار نظر در ایران محسوب می‌شود چندان اعتباری داشته باشد، زیرا این نوع روایات معنعن و سینه به سینه بیش از سایه‌ای مبهم از حد اکثر دو‌یست، سیصد سال پیش مستند علمی نمی‌تواند باشد (جز در مواردی که اسناد تاریخی یا کتابهای تاریخ یا آثار باستان‌شناسی مؤید آنها باشد). کمتر قریه و روستایی در ایران می‌تواند پیدا کرد که سابقه وجود و اهمیت و تشکیلات زراعی و مالکیت آن به اندازه هرزن قدمت موثق هشتصد ساله داشته باشد، به طوری که چنان تشکیلاتی خود بدون نیاز به دلیل از سابقه چند صد سال پیش حکایت بکند. منظورم مشخصاً اشاره به سند کم‌نظیر و کهن روزگار خواجه رشیدالدین و خواجه غیاث‌الدین وزراء ایلخانان است که نشان می‌دهد در آن روزگار برای حل و فصل دعاوی اهالی کهن هرزن با گماشتگان وزیر اعظم امپراتوری ایلخانی به فرمان وزیر شخص قاضی بزرگ مقیم تبریز مأمور رسیدگی در مورد این دعاوی می‌شود و برخلاف مرسوم اغلب روزگاران حکم قضایی و شرعی علیه نمایندگان وزیر و له ساکنین و رعیت هرزن صادر و پیشکاران وزیر و وزراء خواجه رشید را از هرگونه مزاحمت در سهم دو دانگ مشاع از شش دانگ هرزن (در آن زمان هرزن وسعتی چند برابر امروز داشته و شامل بسیاری از روستاهای دیگر که امروز مستقل محسوب می‌شوند بوده است) ممنوع و مخلوع‌الید اعلام می‌نماید. این سند که ظاهراً در همان زمان نوشته شده حاکی است که هرزن در آن زمان و پیش از آن روستای وسیع و بسیار معتبری بوده و از سوی دیگر زبان ایرانی آذری هرزنی همیشه هرزنی نامیده شده نه مثلاً گلین قبه‌ای و بابه‌ای و غیره، و بسیار بعید است با وجود چنین قرینه فوق‌العاده‌ای قرن‌ها بعد گروهی از طالبش به این منطقه مهاجرت کرده و نام زبان آن اقلیت به هرزنی تسمیه شده باشد. البته ممکن است گروهی از حدود طالبش با زبان فهلوی ایرانی خود به این منطقه کوچیده و زبانشان با زبان فهلوی ایرانی هرزن که بسیار نزدیک بوده‌اند مزوج و مخلوط گشته و هرزنی مشهور امروز را که هم شباهت و هم اختلافات فراوانی با گویشهای طالبشی دارد به وجود آورده باشد.

متأسفانه اکنون که بنده این سطور را می‌نویسم گمان نمی‌کنم بتوان در سراسر هرزانات و گلین قبه حتی یک نفر پیدا کرد که چند عبارت از زبان هرزنی بلد باشد.

هنگامی که مقالات کتاب زبان دیرین آذربایجان نوشته می‌شد، نوشته بودم پیش از فراموش شدن این یادگار پر ارج ایران باستان و افول زبان هرزنی باید از هیچ‌گونه اهمیتی در گردآوری مواد این زبان کوتاهی نکنیم، امروز این فراموشی و افول به تحقق پیوسته و جز آنچه نوشته‌اند و چند سطری نیز بنده نوشته‌ام اثری از آن گویش برجای نمانده، و دوست فقیدم مرحوم سید محمد امینی گلین قیهای نیز که بی‌تردید بزرگترین هرزنی‌دان معاصر در زمان ما بود به رحمت ایزدی پیوسته است روانش شادباد.



به علت ناتوانی جسمی و عدم ضرورت مقدمه‌نویسی به این رساله ناچیز مایل بودم از جناب ایرج افشار خواهش کنم عین مقاله معتبر احسان طبری نظریه پرداز مُنصف و نیک‌سرانجام حزب توده (چاپ شده در کیهان فرهنگی) که یکی از عالمانه‌ترین و دقیق‌ترین نوشته‌های تاریخی و سیاسی به خامه آگاهترین شخصیت گروه‌های چپ پیش از فروپاشی اتحاد شوروی است به عنوان مقدمه در آغاز این کتاب چاپ بشود، ولی در دسترس نبودن آن مقاله و ضرورت توضیح درباره بعضی نکات پژوهشی و علمی مربوط به متن کتاب موجب شد که از آن نظر چشم‌پوشم. احسان طبری در این مقاله یا نشئه‌المضدور تقریباً همه نقشه‌ها و نیرنگهای مربوط به تجزیه‌طلبان در آغاز حکومت کمونیستی و همچنین پایان جنگ جهانی دوم را به صراحت و مستنداً شرح داده بخصوص در مورد نظریه شگفت‌انگیز یکی از بزرگترین شرق‌شناسان شوروی در باره سابقه ترکی زبان بودن آذربایجان از دوره قدیم تا کنون! (ظاهراً به خواهش استالین) توضیحات مفیدی داده که می‌تواند هشداری باشد برای کسانی که با مطالعه منابع دست دوم و سوم و چهارم همه نوشته‌های نویسندگان غرب بخصوص محققان روس را در این قبیل موارد وحی منزل می‌پندارند. اگر اشتباه نکنم مقاله طبری مربوط به نقد کتاب تاریخ ماد است.



در پایان این مقدمه به نظم رسید اشاره به بعضی نکات و پاره‌ای مطالب مهم (البته برای بنده) نه تنها زبانی ندارد، بلکه واجب عینی محسوب می‌شود:

● دربارهٔ ما نحن فیه، برخلاف بسیاری از موضوعهای راجع به تاریخ و فرهنگ ایران که عرصهٔ توجه و در گذشتهٔ نه چندان دور عرصهٔ منحصر به فرد جولان شرق شناسان بوده، کارهای معتبر مستشرقان بسیار اندک بوده است و شاید جز در زمینه‌های عمومی زبانها و گویشهای ایرانی که تحقیقات معتبری انجام داده‌اند و هنوز نیز تحقیقات آنان منبع اصلی آگاهی و اطلاع استادان و محققان ایرانی به شمار می‌رود (غیر از معدودی از دانشوران سترگ ایران و از جمله بعضی از سواران رفته و نسل منقرض) در موضوع ویژه و پیچیدهٔ فهلوی‌شناسی (اشتباه نشود با زبان پهلوی که مصطلح است) و آذری‌شناسی غیر از کارهای نسبتاً معتبر، ولی کلی دانشمندان اتحاد جماهیر شوروی سابق و آلمانی و رسالهٔ عالمانهٔ هنینگ پژوهش مهم و معتبری که در کفهٔ ترازوی سنجش با کفهٔ تحقیقات ایرانیان موازنه داشته باشد به نظر بنده نرسیده است.

از مهمترین کارهای مستشرقان در مورد بحث ما می‌توان از نظریات میلر، مارکوارت، بائر، ژیرکوف، ارانسکی، لی استرنج، مار، برتولد اشپولر و چند تن دیگر یاد کرد. اشاره و نقدی دربارهٔ بعضی کارهای این شرق‌شناسان به نظر خوانندگان می‌رسد:

۱- و. ب. هنینگ در رسالهٔ زبان باستان آذربایجان ظاهراً دقیق‌ترین کار و تحقیق را انجام داده و توقفی عالمانه و با حوصلهٔ کافی دربارهٔ جزیره‌های زبانی بخصوص زبان هرزنی داشته است ولی چنان که در ضمیمهٔ کتاب حاضر (راجع به زبان هرزنی) لااقل در دو مورد اشاره کرده‌ام با همهٔ وسعت اطلاعات از سهو و خطا در مورد بعضی مسائل باریک زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی مصون نبوده است (رجوع شود به متن کتاب).

۲- ژیرکوف، این دانشمند روس تصریح کرده است که آثار زبان ایرانی آذری در زبان ترکی آذربایجان تا حال محفوظ مانده و مردم آذربایجان و ماوراء ارس و بخصوص شروان قبل از ورود طوایف ترک بدان زبان سخن می‌گفتند که البته اکنون آثار آن آذری را با مداقهٔ علمی می‌توانیم در لهجهٔ کنونی این مناطق پیدا کنیم. ژیرکوف ضمن اشاره به اهمیت تحقیق علمی در این باره یعنی زبان آذری ایرانی اشاره کرده که این موضوع به طور کافی مورد عنایت و تحقیق علمی واقع نشده

(چنانکه در کتاب زبان فارسی در آذربایجان از انتشارات بنیاد موقوفات دکتر افشار، شماره ۲۵، ص ۱۹۸ اشاره شده مقاله ژیرکوف در مجله آینده منتشر شده است: شماره ۲۱، ص ۶۳۴ نقل به مضمون از مجله ماهتاب به مدیریت ادیب طوسی، مقاله آذربایجان و زبان پارسی، سال ۱۳۱۷).

۳- سر دنیس راس با ترجمه (به تلخیص) و نشر رساله کسروی در ماهنامه انجمن آسیایی لندن، و میلر دانشمند روس با ترجمه و نقد رساله کسروی گام مهمی برای شناساندن این رساله بسیار مفید و مهم به عالم شرق شناسی برداشتند.

۴- درباره نظریه مار باید به آخرین نوشته‌های احسان طبری مراجعه بشود.

۵- مارکوارت در کتاب ایران شهر نظر جالبی درباره زبان آذری داده به این شرح: «اصل زبان حقیقی پهلوی عبارت بود از زبان آذربایجان که زبان کتبی اشکانیان بوده است». علامه قزوینی در مقاله‌ای که در تحسین و تمجید رساله سید احمد کسروی تبریزی نوشته، ضمن قبول بی‌چون و چرای نظر مارکوارت به اعتبار اعتماد خاصی که به این دانشمند آلمانی داشته نتیجه‌گیری دقیقی درباره آذری نموده و آن را نزدیکترین و یا از نزدیکترین لهجه‌های متکثره زبان فارسی دانسته است. اعتراف می‌کنم بنده نظر مارکوارت را به طور دقیق و چنان که منظور نظر آن دانشمند بوده در نیافته‌ام بخصوص از این لحاظ که با همه اطلاعات وسیع مستشرق آلمانی درباره زبانهای ایرانی و فارسی میانه، در مورد منبع اطلاعات وی در خصوص زبان آذربایجان یا آذری اطلاعی ندارم و بعلاوه اصلاً در وجود چنین منبعی که مؤید قطعی این نظریه باشد تردید دارم.

۶- درباره معدود سیاحتانی که در آخرین سالهای رواج زبان آذری و در طلیعه غلبه زبان ترکی مطالبی نوشته‌اند از قبیل آدام اولتاریوس و همچنین نوشته‌های محقق روس ارانسکی درباره پایداری زبان همگانی فارسی در برابر زبان عربی افزودن مطلبی را لازم نمی‌دانم.

۷- اشتباه عجیب دانشمند انگلیسی لی استرنج که در وسعت دامنه معلومات و تحقیقاتش در مورد جغرافیای مناطق اسلامی نباید شک کرد مایه شگفتی است، آنجا که ضمن نقل مطلبی از زهت القلوب حمدالله مستوفی معنی اصطلاح یا مثل تبریزیان (تبارزه) را در نیافته و زبان آذری تبریزی را به «ترکی باستان آذربایجان» نسبت

می‌دهد (منظور اصطلاح «انگور خلوقی بیچه در سبد اندرین» است، چون منظور ما بحث زبان شناسانه در این مورد نیست به این اشاره که عبارت آذری تبریزی از لحاظ معنا و ساختار جمله اشکالی ندارد اکتفا می‌کنیم و می‌گذریم که البته کسروی نیز ظاهراً معنی آن را درست دریافته بوده). ظاهراً لی استرنج زبان آذربایجان را، تقریباً شبیه نظریه آن دانشمند روسی که برای تأیید نظر سیاسی استالین زبان آذربایجان را از بیست و چند قرن تا کنون ترکی اعلام و اعتبار علمی خود را متزلزل کرد، از دوران قدیم تا امروز ترکی می‌دانسته! اشتباه امثال لی استرنج نشان می‌دهد که نباید به اقوال و نظریات مستشرقان بدون تعمق و غوررسی اعتماد نمود و آنچه را که آنان نوشته‌اند به عنوان فصل الخطاب و حجت تلقی کرد، چنان که در مورد نوشته‌های بسیار مشهور و انصافاً مفید و معتبر یونانیان باستان و در رأس آنها کتاب تواریخ هرودت که منشأ و منبع منحصر به فرد در مورد بسیاری از تحقیقات تاریخی شناخته شده، مصون نبودن آن منبع مهم از افسانه‌های سینه به سینه و کینه‌های دیرین یونانیان نسبت به هخامنشیان حقیقتی محرز به شمار می‌رود که جای بحث آن در این مقال نیست.

شاید تأسف‌انگیزتر از اشتباه امثال لی استرنج اشتباهات مسلم ما ایرانیان در همین دو قرن اخیر است که با وجود شروع تحقیقات جدید اروپاییان درباره مسائل مربوط به میهن خودمان بعضی دانشوران ایرانی با حسن نیت با ارتکاب چنین خطاهای به ظاهر کوچک و مستمسک به دست بدخواهان ایران دادن همان قبیل تسامحات و اشتباهات را تکرار کرده‌اند، چنانکه در دوره ناصری نویسندگان نامه دانشوران کلمه «الآذریه» یا آذری را «زبان ترکان» ترجمه کرده‌اند و معلوم نیست این نویسندگان نامه دانشوران چگونه این صلاحیت را برای خود قائل شده‌اند که اسم خاص را به میل خود غلط و کاملاً نقیض معنای اصلی ترجمه و خوانندگان ناآگاه را گمراه بکنند و از آن مهتر دستاویز دیگری به دست متعصبان افراطی بدهند. تنها نتیجه‌ای که از اشتباه مذکور در نامه دانشوران می‌توان گرفت این است که اگر چه همین اشتباه احیاناً دستاویز دشمنان وحدت ملی ایران قرار گرفته، ولی آن بیچارگان (نویسندگان نامه دانشوران) گناهشان این بود که نمی‌دانستند «تأویل به رأی» چه خطرهایی دارد و اگر معنی «آذری» را نمی‌دانستند ترجمه آن به «زبان ترکان» وجهی نداشته. آری کار علمی بسیار دشوار است و چنین شواهدی باید مایه عبرتی برای همه ما و آیندگان در

همهٔ زمانها باشد.

۸- امیل بائر معلم دانشگاه زوریخ که ظاهراً در زبان‌شناسی تخصص قابل توجه داشته و از قراین مکتوبی که به سفیر ایران نوشته علاقهٔ سرشارش به ایران و موارث فرهنگی و باستان‌شناسی میهن کهن سال ما تردید ناپذیر می‌نماید، شاید بیش از مستشرقان نامدار و بزرگ به مسألهٔ لهجه‌های ایرانی علاقه و توجه داشته و مدتی از اوقات خود را برای شناسایی مناطق دارای لهجه‌های ایرانی یا جزیره‌های زبانی - یعنی آنجاها که مردم به جای فارسی عمومی به لهجهٔ ایرانی خاصی صحبت می‌کرده‌اند - صرف کرده و ظاهراً عنایتی ویژه به زبان هرزنی و خلخال این بازمانده‌های فهلوی و آذری کهن داشته و آن چنان که از گزارشش برمی‌آید، نمونه‌های محلها را ثبت و بعضی حکایات و تصنیفها را جمع‌آوری نموده و قصد داشته است پس از مدتی برای ادامهٔ تحقیق و تکمیل دوازده هزار لغت و حکایات و تصنیفهایی که جمع‌آوری کرده بود دوباره به ایران باز گردد. از جملهٔ نواحی مورد بازدید بائر از هرزنان و گلین قیه و خلخال و بعضی قراء ناحیهٔ زنجان می‌توان نام برد. وی دربارهٔ زبان خلخال و بعضی قراء حدود شاهرود و زنجان نوشته است «این زبان قویترین تحمّلها را در مقابل نفوذ زبان ترکی نشان داده و علت آن این است که روابط این ناحیه بیشتر با اهالی نواحی کوه البرز (گیلان و طالش) است که زبان آریایی (آرین) صحبت می‌کنند».

آنچه در مورد این محقق ایران‌دوست بنده را واقعاً متأثر کرده احساس محبت بی‌شائبه‌ای است که در این عبارتش موج می‌زند: «برای چه باید زبان آرین رو به نیستی رود و جلوگیری از این زوال نشود. مگر این زبان برای ترقی زبان ملی ایران دارای اهمیت فوق‌العاده نیست».

دستیابی به این نامهٔ پراحساس و آگاهی از کوششهای این زبان‌شناس پژوهنده را مدیون دقت‌نظر و نظم و ترتیب «آرشیو» علمی خاندان افشار و شخص ایرج افشار هستیم، و همین نکته گواهی است بر اصالت علایق و تبت ارجمند دکتر محمود افشار و جانشین دانشورش ایرج افشار در بنیاد موقوفات (رجوع شود به کتاب «زبان فارسی در آذربایجان»، شمارهٔ ۲۵ از مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات، به عنوان ضمیمهٔ رسالهٔ احمدکسروی و مقالهٔ علامه قزوینی؛ به نقل از مجلهٔ آینده سال ۱۳۵۸).

۹- برتولد اشپولر نویسنده و محقق تاریخ آلمانی که با تألیف کتاب ارزشمند «تاریخ ایران در نخستین سده‌های اسلامی» بسیاری از زوایای تاریخ دو سه قرن نخستین تسلط اعراب بر ایران را روشن نموده و با نوشتن کتاب «تاریخ مغول در ایران» و بعضی مقالات عالمانه در دایرةالمعارف اسلام و ایراد خطابه‌های معتبر در کنگره‌ها و سمینارهای مختلف در ردیف مشهورترین شرق شناسان و ایران شناسان قرار دارد، در ضمن مطالب مفید و قابل توجهی که در ذیل «غزنویان» در دایرةالمعارف اسلام نوشته، اشارات مهمی درباره اوصاف و ماهیت و کیفیت ویژه جامعه و فرهنگ ایرانی از لحاظ پایداری در برابر تهاجم فرهنگهای بیگانه و استحاله اقوام و فرهنگهای سلطه‌گر در فرهنگ ایرانی دارد مثلاً این نکته که غزنویان خود را ایرانی و سلاجقه را ترک می‌دانسته‌اند و سلجوقیان هم که در ترک بودنشان شکی نیست با اقتباس همه مظاهر تمدن و فرهنگ ایرانی، خود را فرمانروای ایران و طوایف غز را ترک تلقی می‌نمودند که قطعاً نکته بسیار جالبی است. اضافه بکنیم که فتنه غزان مسلماً یکی از خونبارترین و عظیمترین آسبهایی است که متوجه ایران بوده و در حقیقت بلای آسمانی محسوب می‌شود، قصیده مشهوری از انوری و همچنین قصیده معروف خاقانی که در توصیف این بلای بزرگ سروده شده می‌تواند صحت آنچه را که گفتیم به صورت رسا و مستند بنمایاند. ظاهراً بلای تسلط غزان بر خراسان بزرگ چنان مهیب بود که خاقانی در قصیده خود پیامبر را نسبت به این فاجعه عزادار معرفی کرده و گمان می‌کنم آرزوی دیرین سفر به خراسان را پس از آگاهی از آنچه بر سر سلاجقه بزرگ و سلطان سنجر آمده بود برای همیشه کنار گذاشته است:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
گردون سر محمد یحیی به باد داد محنت رقیب سنجر مالک رقاب شد
از حبس آن خدیو خلیفه دریغ خورد وز قتل آن امام پیمبر مصاب شد...

البته سودای زیارت خاک پاک خراسان تا پایان عمر در سُویدای دل خاقانی به صورت آرزویی شاعرانه باقی بوده است:

به سر خاک محمد پسر یحیی پاک روم و رُتبت حسان به خراسان یابم
ظاهراً اغلب طوایف بیابانگرد ترک که از عصر غزنوی تا دوره تیمور از مناطق مختلف شمال شرق به ایران نفوذ کرده و اکثر آنها در آذربایجان و اران و آسیای

صغیر و بخشی از بین‌النهرین مستقر شده و مقدمات تغییر زبان محلی این مناطق را به ترکی فراهم آورده‌اند، گذشته از بعضی طوایف سلجوقی و عثمانی به طور عمده از طوایف غز بوده‌اند.



نکات و اشارات

بی‌گمان سید احمد کسروی درباره کیفیت نفوذ و آمدن ترکان به آذربایجان از دوره سلجوقیان تا عصر مغول و صفویه و غلبه تدریجی ترکی بر زبان آذری ایرانی بهترین تحقیق را کرده و این باب را در حساسترین زمان به شایسته‌ترین وجهی گشوده است، و پس از او هر چه گفته و نوشته‌اند بازگویی یا احتمالاً تکمیل نوشته‌های وی بوده است. اگر چه در نوشته‌های کسروی نیز با وجود اطلاعات وسیع تاریخی که داشته مطالبی از مقوله «گمان و باید و شاید» کم نیست.

در پایان گفتار دوم، مرحوم کسروی مطلبی درباره نقص و عدم کمال دستگاه افعال فارسی آورده که اگر چه ظاهراً از کمال ترکی آذربایجانی نسبت به فارسی کنونی و علاقه غیرمنطقی وی به تکمیل زبان فارسی با استفاده از ترکی آذربایجانی حکایت می‌کند، اما در حقیقت ایشان کاملتر بودن نظام فعلی (سیستم افعال) ترکی آذربایجانی را یادگار زبان آذری ایرانی قدیم می‌دانسته و همین تفکر باعث شده که در شیوه نگارش خود طرزی خاص اتخاذ بکند و شگفتی و اعتراض علامه قزوینی را به شرحی که پیشتر گفتیم برانگیزد.

● رواج و استمرار زبان فارسی عمومی و رسمی ایران در آذربایجان از قدیمترین ایام که این‌گونه فارسی در ایران در برابر عربی قد برافراشته یعنی از روزگار قطران تا عهد صفویه بلکه تا امروز موضوعی بدیهی است.

سخنوران بسیار بزرگی مانند قطران، خاقانی، نظامی، همام، سلمان ساوجی، کمال خجندی و ظهیر فاریابی که یا آذربایجانی و یا مقیم و مدفون این سامانند تا زمان ما و شهریار و نیز واژه‌های بی‌شماری از آذری کهن و همچنین فارسی دری که در زبان ترکی آذربایجانی مستعمل است همگی حاکی از وجود اصالت و بی‌چون و چرا

بودن زبان آذری قدیم است، یعنی آن زبان که صفی‌الدین اردبیلی بدان دو بیتی می‌سرود و سخن می‌گفت تا مولانا روحی انارجانی که چهارده فصل کوتاه و مختصر از رساله مشهورش را به گویش تبریزی آن زمان اختصاص داده است.

سؤال مهم که برای بعضی‌ها پیش می‌آید این است که اگر در این دوران چنانکه علم ستیزان سیاسی و تجزیه طلب ادعا کرده‌اند، زبان گفتاری و عمومی ترکی بوده، چگونه گویندگان بزرگی به زبان ترکی برنخاسته‌اند بخصوص که می‌دانیم از عصر محمود غزنوی تا دوره صفویه جز در بعضی ولایات به مدتی کوتاه همیشه سلسله‌های ترکان بر ایران زمین فرمان رانده‌اند. از محمود غزنوی بگذریم که خود را از بازماندگان ساسانیان می‌دانست، ولی به هر حال ظاهر تاریخ او را هم ترک تلقی می‌کند و پس از آن سلسله سلاجقه و تیموریان و آق‌قویونلوها و قره‌قویونلوها تا دوره صفوی که در دربار صفوی نیز به فرمان شاه اسماعیل زبان ترکی زبان رسمی محسوب می‌شد. بنابراین جدّاً حیرت‌انگیز و جای سؤال است که آیا کدام حکومت‌های صرفاً ایرانی بلکه پان‌ایرانیست افراطی! و یا ابرقدرت‌های حامی زبان فارسی از قطران تا شهریار شعر و نثر و مناشیر و مکاتیب را منحصر به حیطة فارسی ساخته، زبان فارسی را به زور و جبر به سراسر ایران و از جمله آذربایجان تحمیل کرده، زبان ترکی را از رویش و بالیدن باز داشته‌اند؟

فراموش نکنیم که شخصیت‌های سترگی اعمّ از ستارخان و باقرخان و ثقة‌الاسلام که به غیرت اسلامی و ایرانی در برابر استبداد و وطن‌فروشی تا پای جان ایستادگی کردند و ایرانیانی که پس از عهدنامه ترکمانچای غیرتشان اجازه نداد در زیر بیرق بیگانه زندگی کنند و از رود ارس گذشتند تا همچنان ایرانی شناخته شوند، همگی به همین «ترکی آذربایجانی و ارانی کنونی» سخن می‌گفتند البتّه با اختلاف لهجه که یادگار اختلاط با لهجه‌های گوناگون آذری دیرین بود.

● در متن کتاب از نویسندگان و پژوهندگانی که در این عرصه (گویش آذری ایرانی) کارهای مهمی انجام داده‌اند در حدّ اطلاع خود یاد کرده‌ایم و اکنون به اشاره کوتاهی درباره چند تن و چند کار که شاید از قلم افتاده باشد اکتفا می‌کنیم تا کمتر حقی را ضایع کرده باشیم: نظر لطفعلی صورتگر نظری بسیار عمیق و ارزنده است و

همچنین نظر تقی‌زاده البته در مسیری دیگر و خطر نفوذ زبانهای اروپایی و بخصوص زبان انگلیسی (رجوع کنید: کتاب «زبان فارسی در آذربایجان»، شماره ۲۵، بنیاد موقوفات دکتر افشار، مقاله پُربار و ممتّع دکتر محمود افشار، ص ۲۸۰ - ۲۷۸).

بینش دقیق مرحوم سید محمد محیط طباطبایی و علاقه قابل تحسینش به مسأله تاریخی و علمی «زبان آذربایجان» و گویشهای آذری و تحریف و سوء استفاده علمی بعضی همسایگان و اذنباشان در مسیر سیاستهای مخرب و ضد ایرانی آن دانشمند متهوّر و تیزبین را به این وادی کشاند و چند مقاله مختصر و مفید (عمده ولی کلی و تاریخی نه فنی) نوشتند که گمان می‌کنم پس از مقاله مندرج در مجله گُوهر (سال ۱۳۵۷) آخرین آنها مناقشه قلمی با یکی از حریفان معتدل در یکی از مجلات بود که طبعاً بی‌نتیجه پایان یافت. محیط طباطبایی مرد میدان بود و ظاهراً به اصل «سکوت رساترین پاسخها به ادعاهای بی‌منطق و بی‌اساس است» عقیده نداشت و اگر هم داشت در عمل نمی‌توانست خلاف عقیده خود را بخصوص هرگاه عقیده و نوشته و ادعایی صد درصد واهی و جاهلانه باشد تحمل بکند. یکی از بهترین نوشته‌های ایشان مقاله «آذری یا آذربایجانی؟» است که در مجله گُوهر چاپ و منتشر شده. محیط طباطبایی در این مقاله برعکس دیگر اهل تحقیق که اصولاً ماوراء ارس و جمهوری سابق شوروی را آذربایجان نمی‌دانند و حق با آنان است، سعی در اثبات این مطلب دارد که ایالات ماوراء ارس تا زمان فتحعلی شاه تابع و جزئی از آذربایجان و ایران بوده است. این دو نظر مکمل و مؤید همدیگرند یعنی اران و شروان و دربند و گنجه و باکو تا انقلاب کمونیستی در منابع جغرافیایی هرگز آذربایجان نامیده نشده‌اند، ولی در اغلب ادوار تابع و جزئی از آذربایجان بوده و احیاناً منضم به این ولایت محسوب شده‌اند. بدیهی است که این مناطق و اصولاً قفقاز پیش از جداشدن از ایران تابع تبریز مرکز آذربایجان بوده و تکیه بر روی اثبات «مجموع بودن نام آذربایجان برای بالای ارس» علتی جز این نداشته و ندارد که این تسمیه سیاسی و تغییر نام اران و... برای استفاده سیاسی در آینده صورت گرفته لاغیر، و گر نه اگر موضوع اختلاف نظر صرفاً مربوط به جغرافیای تاریخی و دارای جنبه علمی باشد «ناسزا و خشم و به قول سعدی رگهای گردن به حجّت قوی» موردی نخواهد داشت. محیط طباطبایی دعای مؤثری در پایان این مقاله کرده که همه ما باید همین دعا را

تکرار بکنیم که امید می‌رود مستجاب باشد. توصیه‌ای نیز به عموم بخصوص اهل قلم و دستگاههای دولتی نموده‌اند که قابل توجه است.

در این مقوله هرگز نمی‌توان از سهم ارزنده محمّدامین ادیب طوسی، دانشوری بی‌ادعا که به نظر بنده قدر او هرگز دانسته نشد و هرگاه بخشی از نوشته‌های او در همین کتاب زبان فارسی در آذربایجان (شماره ۲۵، بنیاد موقوفات دکتر افشار) تجدید نشر نمی‌شد شاید در عرصه مه‌آلود خمول و گوشه‌نشینی آن فاضل شاعر، نسل امروز و بعد از این اصلاً مطلع نمی‌شدند که مجموعه‌ای از بهترین و مستدلترین بحثها را در این باره آن ادیب خراسانی لااقل از سال ۱۳۱۷ هـ ش در مجله ماهتاب که در تبریز به مدیریت شخص ادیب منتشر می‌شد و همچنین دیگر نوشته‌های منتشر در نشریه دانشکده ادبیات تبریز درباره آذری و دیگر فهلویات مطرح نموده است.

از حسینقلی کاتبی نیز که از معاصران کسروی و ادیب بود نوشته‌ها و مقالات مفیدی درباره سابقه زبان آذربایجان و معرفی کتابها و مقالات و پژوهشهای مهم در این زمینه در دست است، رجوع شود به نامواره دکتر افشار، جلد دوم و مجموعه مقالات «زبان فارسی در آذربایجان» شماره ۲۵، سال ۱۳۶۸.

کار و کوشش دکتر یحیی ماهیار نوابی بخصوص در زمینه سابقه زبان کنونی آذربایجان و مواد آذری و فارسی موجود در ترکی آذربایجانی که تحت عنوان «زبان کنونی آذربایجان» (برگرفته از نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال پنجم و ششم) منتشر شده از کارهای ارزنده و مهم درباره ما نحن فیه محسوب می‌شود. رساله‌های هوشنگ ارژنگی و رفیعه قنادیان درباره «تعبیرات و اصطلاحات و امثال مشترک فارسی و آذربایجانی» در واقع مکمل تحقیق ماهیار نوابی به شمار می‌رود.

بی‌انصافی خواهد بود در ضمن این مقال که یادی است از رهروان طریق تحقیق، از افراد بی‌ادعا و گمنامی که به سائقه حسن احترام به علم و حقیقت و عشق به ایران و آذربایجان، از یاری و راهنمایی آن رهروان دریغ نورزیده‌اند نامی به میان نیاید: «ناصر دفتر روایی» با ارائه نمونه‌هایی از گویش خلخال و «سید صادق سعید» وکیل دادگستری با گردآوری موادی از زبان هرزنی به سید احمد کسروی کمک کرده‌اند و کسروی در رساله خود از آنان سپاسگزاری نموده.

محمدامین ادیب طوسی در پاسخ نامهٔ مورخ شهریور ۱۳۱۷ حسینقلی کاتبی از مشهدی عزیز نامی با این عبارت یاد کرده است: «رفیق من که از مردم گلین غیه (گلین قیه) و مشهدی عزیز نام داشت...»، و همچنین تصریح نموده‌اند که در مورد زبان هرزنی با «برهانی» از فضلی مرند گفت و گویی داشته‌اند و ظاهراً مقصودشان محمدحسین برهانی دانشور اهل مرند است که آخرین سالهای عمر را در خدمت کتابخانهٔ ملی تبریز گذراند.

«نجفقلی زنده‌دل» دوست ماهیار نوابی در گردآوری واژه‌های ایرانی متداول در زبان کنونی یعنی ترکی آذربایجانی با ایشان همکاری داشته. قابل ذکر است که اصل یکی از اسناد بسیار مهم عصر مغول متضمن حکم شرعی و قضایی در مورد دعوی اهل هرزن (کهن هرزن) با خواجه غیاث‌الدین محمدبن رشیدالدین دال بر محکومیت وراثت خواجه رشیدالدین که متعلق به محسن گنجه‌ای بوده توسط نجفقلی زنده دل به دست دکتر ماهیار نوابی رسیده و متن و عکس سند با مقدمهٔ نوابی در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز (شمارهٔ دوم، سال ۱۳۳۲) چاپ شده است. اصل این سند در موزهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز تا چند سال پیش موجود و مصون بود، امید است همچنان محفوظ باشد.

این تأکید مکرر ضرورت دارد که احمد کسروی را باید پیشگام احساس خطر سوءاستفادهٔ همسایگان و هواخواهان آنها در ایران محسوب داشت که مهر تأیید محمد قزوینی نیز این پیشگامی و تقدم را قطعیت بخشیده، و از سوی دیگر عباس اقبال آشتیانی با معرفی رسالهٔ روحی انارجانی در شمارهٔ دوم، سال سوم مجلهٔ یادگار (۱۳۲۴) شاید مهمترین گام (گام دوم) را بعد از کسروی در مورد زبان آذری برداشته است. این رسالهٔ تقریباً موثق ثابت می‌کند که لااقل تا دورهٔ شاه عباس بزرگ زبان آذری ایرانی در آذربایجان و تبریز معمول و متداول بوده است.

● پس از عباس اقبال، که رسالهٔ انارجانی را معرفی کرده است و در این مورد فضل تقدم دارد، سعید نفیسی در «فرهنگ ایران زمین» و ماهیار نوابی در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز و ادیب طوسی ایضاً در همان نشریه و رحیم رضازاده ملک در سلسلهٔ انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان و هنینگ در مقالهٔ «زبان قدیم آذربایجان» و محمد مقدم در ایران کوده به نشر متن و ترجمهٔ این رساله و پژوهش

در باره آن همت گماشته‌اند. بخصوص نظر نقادانه ادیب طوسی درباره ماهیت این بخش از رساله و ضرورت بررسی علمی و دقیق آن قابل توجه و تأمل و پژوهشی است که هنوز انجام نیافته (رجوع شود به بخش ۲ همین کتاب با عنوان «منابع و مآخذ مربوط به زبان آذربایجان»، ص ۵۲ ح ۱، ایضاً ص ۵۸ - ۵۷ شماره‌های ۲۱ - ۱۵).

توضیح پایانی

شاید به نظر برسد مطالبی که در این یادداشت ذکر شد مطلب تازه‌ای نداشت و از مقوله تکرار مکررات بود. نکات و استنتاجات خاصی که در این صفحات ذکر شده اگر چه ظاهراً مبتنی بر منابع و مآخذ شناخته و معروف است در جای خود تازگی داشت، به عبارت دیگر اگر تکراری بوده در مواد خام و منابع جغرافیایی و تاریخی بوده نه در طبقه‌بندی و کیفیت استنباط و نتیجه‌گیریهای نهایی. در حقیقت بنده با استفاده از فرصت نگارش یادداشت بر چاپ دوم خواستام چشم‌انداز منسجمی از اکثر و اغلب تحقیقات و تبّعاتی که درباره زبان دیرین آذربایجان شده به صورت بسیار خلاصه و کاملاً فشرده در اختیار خواننده بگذارم.

تذکر بسیار مهمی که در پایان این یادداشت باید داده بشود به شرح زیر است:

- باستانی‌ترین صورت نام آذربایجان یا آذربایگان یا آذرآبادگان به گواهی موثّق‌ترین و قدیمی‌ترین منابع «آتورپاتکان» است که از نام شخصیتی به نام «آتورپات» که ظاهراً فرمانروا یا سپهسالار دولت هخامنشی یا نام و عنوان رئیس طایفه و خاندانی معتبر در زمان حمله اسکندر بوده نشأت یافته. این شخصیت به ترتیبی که از نظر تاریخی جزئیات آن چندان معلوم نیست (شاید با مذاکره سیاسی و دادن پاره‌ای امتیازات) مانع حمله اسکندر به این منطقه از ایران شد و اخلاف او تا چند قرن در این سرزمین حکومت کردند و نام او «آتورپات یا آذرباد یا آذربد» با افزوده شدن علامت نسبت یا مکان به صورت آتورپاتگان و بالاخره آذربایگان و آذربایجان برای همیشه به عنوان نام این سرزمین در تاریخ ثبت گشت.
- بدیهی است «آذری» نسبت به آذربایجان را می‌رساند - آذربایجانی که از نامی

صد در صد ایرانی یعنی آتورپات به وجود آمده - و به عنوان نامی وصفی در سراسر سرزمین آذربایجان به همهٔ زبانها و گویشهایی که در این مناطق رایج و قطعاً زبانی ایرانی و به ظنّ قریب به یقین از شاخهٔ مادی زبانهای ایرانی بوده اطلاق شده و با همین بار معنوی از روزگار خاندان آتورپات تا امروز صرفاً مفهومی جز زبان یا گویش محلی ایرانی نداشته است.

بنابراین باید توجه داشته باشیم که «آذری» زبان ایرانی آذربایجان است تا اوایل یا اواسط صفویه که زبان این سرزمین با غلبهٔ ترکی به صورت امروزی درآمد و بدیهی است که از آن به بعد زبان این ولایت به هیچ وجه و مطلقاً نباید آذری نامیده شود، بلکه می‌توان برحسب موارد آن را «زبان کنونی آذربایجان» یا «زبان ترکی آذربایجانی» نامید، زیرا در غیر این صورت استعمال کلمهٔ «آذری» به تدریج به ترکی آذربایجانی و ترکی قفقازی و همچنین مردم این سرزمینها نیز تسری خواهد یافت، چنانکه مثلاً در خبرهای مربوط به ماوراءارس گاهی از نبرد بین نیروهای آذری با نیروهای ارمنی اخباری می‌شنویم که هرگاه کسی وارد به این مقولات و مسائل نباشد نمی‌تواند از این نسبت آذری درک بکند که منظور نیروهای ایرانی و مردم آذربایجان است یا اران و باکو؟ متأسفانه رسانه‌های ملی و مطبوعات ما نیز بدون کمترین توجه به این نکته آشکار، در اخبار مربوط به حکومت باکو مرتباً از عبارات و اصطلاحات نوظهوری مثل «حمله و دفاع نیروهای آذری!» و «آذری زبانان» و «مردم آذری» و نظایر آن استفاده و فی‌الواقع سیاستی را که مغرضان طرّاحی کرده‌اند به دست خود ما اجرا می‌کنند.

● در این یادداشت بارها اشاراتی به رابطهٔ عموم و خصوص «فهلوی» و «آذری» شده و گفته‌ایم که فهلوی عام و آذری خاص است و همچنین تأکید کرده‌ایم که در منابع کهن هر جا آذری ذکر شده مقصود قسم خاصی از فهلوی و هر جا فهلوی ذکر شده به تناسب مورد و محل استعمال یکی از گویشهای محلی ایرانی اعم از آذری و غیر آن بوده است. لاقلاً تا مدتی پس از دورهٔ حافظ «فهلوی» نه تنها به گویش محلی بلکه بخصوص به ترانه و سرودهای محلی به لهجهٔ بومی اطلاق می‌شده و در این مورد گاهی «فهلوی» و گاهی «پهلوی» استعمال شده است. برای تفصیل این مطلب و

به طور کلی مسائل مربوط به شعر و موسیقی و سرود در ایران باستان و سده‌های آغازین اسلامی و همچنین اصطلاحات مختلفی مانند گلبانگک و دو بیتی و ترانه و ملحوناتِ فهلوی و اورامنان فصلی با عنوان «وزن شاهنامه» در پایان کتاب فردوسی و شاهنامه تألیف نگارنده این سطور آمده است.

● آخرین نکته‌ای که نوشتن آن را ضروری می‌دانم اشاره به کشف نسخه خطی باشکوه و شگفت‌انگیزی به نام «سفینه تبریز» یا آگاهی بنده از وجود چنین نسخه‌ای در کتابخانه مجلس و چاپ عکسی بسیار نفیس و تحسین‌برانگیز این نسخه معتبر و به قول عبدالحسین حائری «کتابخانه‌ای بین‌الدفتین» است.

درباره قدر و بهای این سفینه همین قدر می‌گویم که هرگاه بخواهند بدون توجه به اهمیت و اشتهار موضوعی و ملی، در حدود ده دوازده نسخه خطی را از جمیع جهات، به عنوان گرانقدرترین و مفیدترین نسخه‌های خطی فارسی مکشوفه الی یومنا هذا برگزینند، سفینه تبریز به احتمال قریب به یقین یکی از آنها محسوب خواهد شد. پی‌بردن به تنوع و تعدد و ارزش مطالب این سفینه جز با صرف روزها بلکه هفته‌ها بررسی و تصفح (صرفاً برای آگاهی در حد کلیات) امکان‌پذیر نمی‌نماید. برای آگاهی از فواید فوق‌العاده و احیاناً منحصر به فرد سفینه، مطالعه مقالات فاضلانه نصرالله پورجوادی و عبدالحسین حائری، که یقیناً برای نوشتن آنها حوصله و رنجی بسیار ولی مشتاقانه و شوق‌انگیز مصروف و بر خود هموار کرده‌اند، مغتنم است (این مقالات مفید در آغاز چاپ عکسی سفینه و نیز نامه بهارستان به طبع رسیده) و انجام این مهم یعنی چاپ عکسی کتاب تا جایی که از مقدمه‌ها و مقالات بر می‌آید مرهون اهتمام مدیر مرکز نشر دانشگاهی و سعه صدر رئیس کتابخانه مجلس و مساعدت بی‌دریغ عبدالحسین حائری و نادر مطلبی کاشانی و همکاران فنی بوده است.

در این سفینه انواع و اقسام مطالب و معارف در زمینه‌های علوم زمان، تاریخ صدراسلام، تفسیر و حدیث و فقه و اصول و کلام، حکمت، منطق، فلسفه، نکات و مباحثی طرفه از تراجم احوال و روابط عرفا و حکما و شعرا و مناظرات و مکاتبات و منتخب یا خلاصه یا عین بعضی رسائل و گزیده دیوانهای اشعار و رسائل فنون شعر و صرف و نحو و لغت فارسی و عربی و بعضی حوادث تاریخی در چهارچوب مسائل

و مباحث شناخته و ناشناخته - با نظم و ترتیبی خاص که آقای حائری تشخیص داده‌اند و کاتب در بعضی موارد از آن ترتیب به عللی عدول نموده - گردآوری شده. ظاهراً شروع کتابت آن ۷۲۱ و خاتمه اساسی آن ۷۲۳ هـ ق و آخرین تاریخ در یکی از سه رساله که بعداً از طرف شخص کاتب افزوده شده ۷۳۶ مطابق با سال فوت سلطان ابوسعید آخرین ایلخان بزرگ مغول است.

تنوع مطالب و دایره تخصص و تفنن کاتب از فضل و دانش ابوالمجد محمدبن مسعود و عرصه وسیع آگاهی‌های او حکایت می‌کند و گاهی نیز اشتباهات و زلّاتی که از چنین شخص فاضلی بعید می‌نماید، در سفینه می‌توان یافت که البته وجود چنین اشتباهات و تسامحاتی در چنین عرصه وسیعی نباید باعث تعجب باشد. آنچه در این کتاب درباره شیخ شهاب‌الدین سهروردی مقتول و جلال‌الدین عتیقی و امین‌الدین حاج بله و شیخ محمود شبستری و امام فخر رازی آمده به تنهایی برای اثبات اعتبار سفینه کافی است.

اما آنچه بیت‌الغزل این یادداشت پایانی محسوب می‌شود و اگر آن نکته نبود بحث درباره سفینه تبریز در این یادداشت موردی نداشت، شمار قابل توجهی از فہلویات است (احتمالاً بیش از یکصد مورد) و پاسخ بابا فرج به پرسش امام فخر رازی درباره حدوث و قدم در تبریز به فہلوی (آذری تبریزی) و همچنین نام چندتن از فہلوی گویان و پیران و مشایخ تبریز (فصل امالی = اللطائف اللثالی).

فہلویات مذکور در این نسخه - که به ظن قوی غالباً به آذری تبریزی است البته با تفاوت ناشی از تقدّم و فاصله زمانی تا عصر صفوی و تا رساله روحی انارجانی و همچنین تفاوت‌های مربوط به گویشهای محلی مناطق مختلف آذربایجان - گنج باز یافته‌ای است که به گنج خانه زبان شناسی ایرانی و گویشهای محلی ایران افزوده می‌شود و خواندن و حل مشکلات آنها به عللی که در این سطور نمی‌گنجد کاری آسان نیست. از جمله این مشکلات تفاوت در ساختار نظم و نثر است که در زمان و مکان واحد نیز به چشم می‌خورد و یکی از دلایل آن اثرپذیری بیشتر فہلویات و دوییتی‌ها از زبان و ادبیات فارسی همگانی است و مسائل دیگر که در متن کتاب حاضر به بعضی از آنها اشاره کرده‌ایم.

- «فہلوی» علاوه بر مفهوم مصطلح امروزی تا قرنهای اخیر حامل بار معنوی

«فهلوی» نیز بوده است. (رجوع شود به بحث «وزن شاهنامه» در کتاب فردوسی و شاهنامه که در بالا به آن اشاره کردیم).

- در آذربایجان «پیر» و «بابا» لقب اولیاء و عرفا بوده و به ندرت روستای معتبر و کهنی می‌توان یافت که در بیرون آبادی مقبره پیری به عنوان زیارتگاه نداشته باشد، تقریباً مانند «امامزاده» در دیگر مناطق.

- گویا حافظ شیراز در این بیت، سفینه تبریز و نظایر آن را نیز توسعاً در کنار سفینه تقلید ناپذیر خود در مدّ نظر داشته!

دُرر ز شوق برآرند ماهیان به نثار اگر سفینه حافظ رسد به دریایی
 ● دریغم می‌آید چند سطری از سفینه را - امالی حاج بله (اللطف اللثالی ص ۵۳۸ - ۵۱۹) - در خصوص دیدار فخرالمحققین و امام‌المشککین فخررازی با سلطان‌الاولیا بابا فرج در تبریز و عین فرموده بابا درباره حدوث و قدم به آذری تبریزی (ص ۵۳۷ سفینه) از باب تبرک و حسن خاتمت زینت‌بخش پایان این یادداشت قرار ندهم:

«خواجه امام رحمه‌الله علیه در زمان دانشمندی در شهر تبریز بود در مدرسه گاو بازار نزول کرد... و اینجا می‌خواست که بزرگان دین را دریابد. در آن زمان قطب‌الاولیا فقیه زاهد طاب‌ثراه متعین بود و خواجه امام رحمه‌الله خدمت او رفت و کلمه چند در میان ایشان برفت. چون خواجه امام از خدمت فقیه بیرون آمد اصحاب که در خدمت خواجه امام بودند و سؤال کردند از حضور فقیه امام گفت مردی بوش است اما سخن به طریقه احبا می‌راند اگر ما خواهیم آنچه‌ان تالیف کنیم توانیم کردن بعد از آن متوجه بندگی سلطان‌الاولیا بابا فرج طاب‌ثراه و قدس روحه شد. در راه اصحاب را بحث افتاد در حدوث و قدم عالم چون به بندگی بابا رفتند خواجه امام فرمود کی چون به بندگی می‌آمدیم این چنین بحثی در حدوث و قدم عالم اصحاب را در میان افتاد شیخ چه می‌فرماید بابا جواب فرمود کی انانک قده فرجشون فعالم آندره اوواردا چاشمش نه پیف قدم کینستا نه پیف حدوث، یعنی چندانک فرج را در عالم آورده‌اند چشم او نه بر قدم افتاده است نه بر حدوث، خواجه امام چون این شنید راست بر پای خاست و بیرون آمد اصحاب کی در بندگی خواجه امام بودند پنداشتند کی مگر امام را از حضور بابا ذوقی نشد سؤال کردند از خواجه امام جواب فرمود کی

معنی این سخن آن است کی چنان مستغرق ذات باری تعالی بود که به افعال او کی قدم و حدوث عالم است نپرداخت اکنون ما را بسیار طور طالب علمی در پیش است تحمّل این چنین سخنها نتوان کرد، دیگر تحمّل نتوانستی کردن کی به بندگی بابا فرج رود اما همیشه به همت مدد خواستی».

چون ترجمه عبارت بابا فرج درباره حدوث و قدم عالم از لهجه آذری به زبان فارسی همگانی کلمه به کلمه و بسیار دقیق در متن امالی آمده است و مقصود ما در اینجا بحث و پژوهش فقه‌اللغوی و لهجه‌شناسی و زبان‌شناسی نیست از توضیح اضافی فنی و علمی که طبعاً نوعی اجتهاد در مقابل نص خواهد بود چشم می‌پوشیم و به ذکر این نکته اکتفا می‌نماییم که عبارت بابا فرج نمونه کامل فهلوی آذری یعنی زبان گفتاری (محاوره) مردم تبریز در سده ششم و هفتم هجری قمری به ویژه محاوره معمول در حوزه اهل طریقت محسوب می‌شود و با وجود اختصار و کوتاهی به یقین می‌تواند در پژوهش آذری خاص تبریز مفید و راهگشا باشد. این دیدار با توجه به محدوده زمانی زندگی فخررازی و بابا فرج و قراین مربوط به اقامت فخررازی در تبریز چند دهه پیش از مهاجرت بهاء‌الدین ولد و مولانا از بلخ به آسیای صغیر و ملاقات مولانا و شمس تبریزی اتفاق افتاده و آنچه مسلم است زبان محاوره شمس تبریزی نیز عیناً همین فهلوی و زبان محاوره بابا فرج بوده است.



ایضاً برای آشنایی با نمونه آذری تبریزی ملاحظه چهار بیت که با عنوان کاملاً مشخص «زبان تبریزی» در صفحه ۶۷۹ سفینه تبریز، در ضمن اشعار و ابیات و عبارات پراکنده درباره ناپایداری عمر و روزگار غدار اکثراً به فارسی با بعضی اخبار و حکم عربی، مذکور و به قول دوستی دانشمند تصریحی روشن و گویا و خلل‌ناپذیر درباره زبان خاص مردم تبریز در چند قرن پیش است توصیه می‌شود.

به پایان رسید این یادداشت

روز چهارشنبه هشتم بهمن ماه ۱۳۸۲ هجری

شمسی مطابق پنجم ذی‌الحجه ۱۴۲۴

منوچهر مرتضوی